

## تبیین فرایند بحران امنیتی افغانستان و آمریکا در پساجنگ سرد

محمود باهوش فاردقی<sup>۱</sup>  
پیمان زنگنه<sup>۲</sup>

### چکیده

افغانستان از جمله کشورهایی است که به دلیل بافتار قومی - مذهبی ناهمگن از زمینه مساعدی برای ایجاد بحران و تنش های قومی مذهبی برخوردار است. تداوم بحران داخلی در جامعه افغان به گونه ای است که پس از خروج شوروی از این کشور، جنگ های داخلی پی در پی، حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... آن را به طرز محسوسی تحت تأثیر قرار داده به طوری که این وضعیت در دوره پساجنگ سرد نیز خود را در روابط این کشور با آمریکا نمایان ساخت. روابط بحرانی میان آمریکا و افغانستان پس از پیدایش، به دنبال حادثه یازدهم سپتامبر به اوج خود رسید به گونه ای که آمریکا با توسل به اقدام نظامی، رژیم طالبان در این کشور را که حامی تروریسم القاعده بود، ساقط نمود. ایالات متحده آمریکا و دولت نوظهور افغانستان پس از طالبان با همکاری در ایجاد حکومت مرکزی فراگیر در افغانستان درصدد کنترل و کاهش بحران امنیتی در این کشور برآمدند؛ البته اثرات این بحران به افغانستان محدود نماند و در سطح داخلی، منطقه ای و جهانی نیز بروز یافت به طوری که ساختار متفاوتی را در عرصه روابط بین الملل ایجاد نموده است. همچنین متغیرهای سیستمی، بازیگری، بین بازیگری و وضعیتی متعددی در پیدایش، افزایش و کاهش بحران امنیتی میان آمریکا و افغانستان مؤثر بوده و اثرات پایداری را نیز از خود برجای گذاشته است. این نوشتار بر آن است تا با بهره گیری از نظریه برچر، فرایند تحول بحران امنیتی در روابط آمریکا و افغانستان را تبیین نماید.

**واژگان کلیدی:** افغانستان، آمریکا، بحران، مراحل بحران، مدل برچر.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه خوارزمی  
<sup>۲</sup> مربی گروه علوم سیاسی دانشگاه بیرجند (نویسنده مسول): p\_zanganeh@birjand.ac.ir  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۵/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۱

## Explaining the Crisis Process between the United States and Afghanistan after the Cold War

**Mahmood Bahoosh Fardaghi**

Ph.D. Candidate of International Relations,  
Kharazmi University

**Peyman Zanganeh<sup>1</sup>**

Lecturer of Political science, University of Birjand

### Abstract

Religious and ethnic diversity is a potential threat to Afghanistan's political stability. Continuous civil crisis has led to civil wars after the cold war. The critical relationship between Afghanistan and the United States reached to its high after September 11 as the USA toppled Taliban regime. The United States and the new central government of Afghanistan tried to main security through implementing state sovereignty throughout the country. However, not only the crisis was not controlled but also turned to become an international disaster. Moreover, multiple variable such as the international system and actors affect the relationship between Afghanistan and the United States during this security grisis. Resorting to Brecher's theory, this research seeks to investigate the evolution of security crisis in the relationship between Afghanistan and the United States.

**Keywords:** Afghanistan, United States, crisis stages, crisis, Brecher's theory.

### ۱- مقدمه

افغانستان از جمله کشورهایی است که میان نخبگان سیاسی آن به دلیل بافت ناهمگن قومی و مذهبی بر سر موضوع وحدت ملی و چگونگی مشارکت در قدرت اختلاف نظر اساسی وجود دارد. این کشور علاوه بر این که سال‌ها دستخوش منازعه طولانی مدت قومی و مذهبی بوده، با هجوم ارتش شوروی به عنوان نیروی خارجی نیز مواجه شده است. مقابله با شوروی در خاک افغانستان، زمینه‌ساز پیدایش گروه‌های رادیکال مذهبی - سلفی شد به طوری که بسیاری از این گروه‌ها در آن دوره با همکاری آمریکا به مبارزه با ارتش سرخ شوروی در این کشور پرداختند. در واقع شرایط بحرانی جامعه افغانستان و وقوع

<sup>1</sup>Corresponding Author: p\_zanganeh@birjand.ac.ir

جنگ‌های داخلی پیاپی، بستر مناسبی را برای پیدایش گروه‌های تروریستی در این کشور فراهم نمود. آمریکا نیز پس از خروج شوروی از افغانستان به تقابل با مجاهدین افغان و عرب که در قالب گروه‌های بنیادگرا سازمان‌دهی شده بودند، مبادرت ورزید. این تقابل که بعدها نیز تداوم یافت، زمینه‌ساز پیدایش بحران امنیتی در روابط افغانستان و آمریکا شد. در این مرحله همکاری متغیر بازیگری طالبان و القاعده سبب‌ساز بروز بحران در روابط افغانستان و آمریکا شد، به طوری که طالبان با بهره‌گیری از اختلافات و ضعف فزاینده دولت مرکزی بر افغانستان مسلط شد و درصدد تقویت جریان تروریسم بین‌المللی با محوریت القاعده برآمد. به‌رحال متغیرهای سیستمی، بازیگری، بین‌بازیگری و خاص وضعیت‌های متعددی در تعیین ماهیت بحران امنیتی افغانستان و آمریکا مؤثر بودند. حادثه یازدهم سپتامبر که در اثر اقدامات تروریستی القاعده ایجاد شد، ضمن تغییر معادلات جهانی، افراط‌گرایی و تروریسم را در دوران پساجنگ سرد در کانون توجه سیاستمداران آمریکایی قرار داد. از این رو متعاقب تحولات جهانی پس از یازده سپتامبر که ریشه در تروریسم القاعده با حمایت طالبان داشت، بحران امنیتی در روابط آمریکا و افغانستان تشدید شد و سطح درگیری در روابط میان دو کشور به نحوی فزاینده‌ای افزایش یافت؛ اما توسل آمریکا به اقدام نظامی به‌منظور سرنگونی طالبان و ایجاد دولت نوظهور در افغانستان سطح بحران مابین دو کشور را به نحو چشمگیری کاهش داد؛ به طوری که آنان با همکاری با یکدیگر درصدد کنترل بحران امنیتی و افزایش همکاری برای استقرار صلح در افغانستان برآمدند. بحران امنیتی دو دولت، ضمن ایجاد سازه‌های جدید در داخل افغانستان، مناسبات منطقه‌ای و جهانی را در اثر نقش‌آفرینی متغیرهای بین‌المللی، بازیگری دولت‌های هم‌جوار و ایجاد وضعیت‌های خاص به‌طرز چشمگیری تحت تأثیر قرار داد. در این راستا، سؤال این پژوهش آن است که بحران امنیتی در روابط آمریکا و افغانستان چگونه شکل گرفته و چه مراحل طی نموده است؟ فرضیه در پاسخ به سؤال آن است که بحران در روابط افغانستان و آمریکا به دلیل اقدامات افراطی طالبان و حمایت آنان از القاعده پدیدار گشت و با حمله آمریکا به این کشور آن‌هم پس از یازدهم سپتامبر به اوج خود رسید و با اتخاذ سیاست‌های لیبرالی از سوی آمریکا و همکاری با دولت نوظهور افغانستان به‌منظور ایجاد نظم و امنیت در این کشور کاهش یافت؛ اما با ایجاد سازه‌هایی نوین در این کشور و سطوح منطقه‌ای و جهانی، اثرات پایداری را از خود برجای گذاشت؛ بنابراین این نوشتار بر آن است تا با بهره‌گیری از نظریه برچر، مراحل بحران امنیتی در روابط آمریکا و افغانستان را از مرحله پیدایش تا تأثیراتی که در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی از خود برجای گذاشته، موردبررسی قرار دهد.

## ۲- پیشینه پژوهش

همچنین لازم به ذکر است که در خصوص موضوع مورد بحث آثار متعددی از جمله خلیلی و باهوش فاردقی (۲۰۱۴ و ۲۰۱۷)، موسوی و همکاران (۲۰۱۶)، فرزانه پور و همکاران (۲۰۱۵)، باهوش فاردقی (۲۰۱۵)، باهوش فاردقی و زنگنه (۲۰۱۵)، باهوش فاردقی و همکاران (۲۰۱۵) و باهوش فاردقی (۲۰۱۷) و... به رشته تحریر درآمده اما این نوشته پژوهشی با تأکید بر مراحل بحران امنیتی میان آمریکا و افغانستان در صدد است تا با رویکردی تئوریک، مسئله‌ای را در خصوص تحولات افغانستان در ارتباط با آمریکا بررسی نماید که تاکنون کمتر نوشته‌ای، این گونه به آن پرداخته است.

## ۳- رویکرد نظری

در این بخش مدل برچر به عنوان الگوی نظری جهت تبیین بحران امنیتی آمریکا و افغانستان مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت، اگرچه یک تعریف مورد توافق در خصوص بحران وجود ندارد؛ اما برچر یک تعریف را مناسب‌تر از همه می‌داند. بر این اساس، از نگاه او بحران تغییر یا افزایش کنش متقابل شکننده میان دو یا چند دولت با احتمال حرکت‌های نظامی است (Brecher, 1993, pp. 24-25). در واقع، بحران تهدیدی جدی نسبت به اهداف و ارزش‌های اساسی طرف‌های درگیر است که در آن شرایط، اطلاعات در دسترس به شدت کاهش می‌یابد و از آنجا که چنین شرایطی واکنش فوری شرکت کنندگان را طلب می‌کند، لذا دو عنصر زمان و نیز شیوه تصمیم‌گیری و مدیریت بهینه آن، از اهمیت برخوردار است (Brecher, 1993, p. 3). از نظر برچر هر بحران سه نوع متغیر دارد که شامل متغیرهای مستقل، وابسته و مداخله‌گر است. در این نوشتار، برای تشریح بحران مورد نظر، صرفاً بر متغیرهای وابسته (مراحل بحران) و متغیرهای مستقل تأکید شده که شرح آن در پی می‌آید.

### ۳-۱- متغیرهای وابسته بحران

هر بحران متغیرهای وابسته دارند که روند بحران را از ابتدا تا نهایت تبیین می‌سازد، این موارد عبارت است از:

- پیدایش: این مرحله نخستین بحران است که در آن شاهد رشد کنش شکننده از طرف یک یا چند بازیگر هستیم و برای پیدایش بحران بین‌المللی ما نیازمند حداقل وجود دو طرف متخاصم هستیم.
- گسترش: در این مرحله، احساس فشار و احتمال جنگ به رشد کنش متقابل شکننده افزوده می‌شود و تأثیر غیرقابل بازگشتی بر دو طرف بحران دارد و اگر مرحله آغاز بحران با خشونت همراه باشد در مرحله گسترش، شاهد ازدیاد خشونت خواهیم بود.

- کاهش: نقطه مقابل مرحله گسترش است که در آن از شدت متغیرهای مداخله گر کاسته شده و تهدید و فشار بر سیاستمداران نیز کاهش می‌یابد. در سطح کلان نیز این مرحله با کاهش در کنش‌های متقابل خصوصیت آمیز همراه بوده که منجر به سازش و خاتمه بحران می‌گردد (Brecher, 1993, pp. 57-59).
- تأثیر: این مرحله، شامل پیامدهای یک بحران است؛ چراکه بحران تأثیراتی بر بازیگران، روابط آنها و نظام بین‌المللی باقی می‌گذارد. به طوری که برجای مانده‌ها یا میراث بحران در این مرحله مورد تبیین قرار می‌گیرد.

### ۲-۳- متغیرهای مستقل بحران

متغیرهای مستقل بحران به چهار گروه سیستمی، بین‌بازیگری، بازیگری و خواص وضعیتی تقسیم می‌شوند. در این راستا خواص سیستمی یا نظام از جمله متغیرهای مستقل بحران است که شامل مواردی از قبیل: ۱- ساختار نظام بین‌الملل، ۲- سطح تحلیل است. دومین متغیرهای مستقل در بحران، خواص بین‌بازیگری است که شامل مواردی از قبیل وضعیت منازعه، قابلیت، نسبت دو رژیم و فاصله جغرافیایی است (Brecher, 1993, pp. 35-39). سومین متغیر مستقل بحران، بازیگری است که شامل عمر دولت‌ها، نوع رژیم، قلمرو و ناآرامی داخلی است (Brecher, 1993, pp. 103-104).

خواص وضعیتی چهارمین متغیر مستقل بحران است که شامل مواردی از قبیل: ۱- جرقه اولین رخداد بحران است که می‌تواند خشونت آمیز یا غیرخشونت آمیز و به شکل یا دارای منشأ سیاسی، اقتصادی و... باشد. ۲- کنش و واکنش بازیگر دیگر نسبت به جرقه بحران است که واکنش می‌تواند احتمال رفتار خشونت آمیز را بالا ببرد. ۳- تعداد بازیگران هر چه بیشتر تر باشند شدت و دامنه بحران بیش تر می‌شود. ۴- عدم تجانس؛ به این معنی که چقدر بازیگران بحران با یکدیگر متفاوت باشند. عدم تجانس طیفی از تفاوت‌ها از نبود موازنه نظامی تا سیاسی و... را در برمی‌گیرد. ۵- برجستگی ژئواستراتژیک به این معنی که بحران در کجای جهان رخ می‌دهد و این نقطه چه اهمیت استراتژیکی دارد (Brecher, 1993, pp. 112-119). ۶- قدرت‌های بزرگ نیز با مداخلاتشان می‌توانند سبب گسترش بحران و یا مانع آن شوند. ۷- موضوع بحران؛ که ممکن است سیاسی، اقتصادی و... و یا آمیزه‌ای از آنها باشد. افزایش مقولات بحران نیز می‌تواند دامنه و شدت آن را افزایش دهد. ۸- فنون مدیریت بحران؛ فونونی مانند مذاکره، میانجی‌گری، شکایت به مجامع بین‌المللی، داوری، اقدامات خشونت آمیز و... می‌تواند برای مدیریت بحران به کار رود. ۹- خشونت؛ میزان خشونت به کاررفته در هر بحران می‌تواند دامنه و شدت آن را بیشتر کند که در نتیجه آن، مرحله آشتی و فروکش بحران سخت تر خواهد بود. ۱۰- برون داد؛ به زبان ساده تلقی از برنده و

بازنده بحران است (Brecher, 1993, p. 37)؛ بنابراین بر آنیم تا بحران امنیتی ایجادشده در روابط آمریکا و افغانستان را بر اساس اجزای نظریه بحران برچر مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

#### ۴-نگاهی به جامعه افغانستان

افغانستان به‌عنوان کشوری محصور در خشکی در منطقه‌ای بااهمیت ژئواستراتژیک قرار گرفته است؛ به‌طوری که شرق، جنوب، غرب و آسیای مرکزی را به هم وصل می‌نماید (Hadian, 2009, p.145)، دولت در افغانستان نه تنها از تجربه حکومت‌داری برخوردار نیست؛ بلکه به تدریج در دورهٔ پسا‌جنگ سرد تبدیل به یک دولت ورشکسته شده و بخش قابل توجهی از اقتدار خود بر سرزمین تحت حاکمیتش را از دست داده است، به‌نحوی که این امر در سنت سیاسی و تاریخی آن ریشه دارد (Shah Karim, 2004, p. 96). پادشاهی احمدشاه ابدالی سرآغاز تاریخی برای استقلال افغانستان بود. قبل از این رویداد، افغانستان با ایران به‌عنوان کشور همسایه‌اش تاریخ مشترک داشته است. فروپاشی صفویه (۸۷۹-۱۱۱۵ ه.ش) و به دنبال آن قتل نادرشاه افشار (۱۱۲۶-۱۱۱۵ ه.ش) در ایران، همراه با اضمحلال امپراتوری مغول در هند و افزایش قدرت روسیه تزاری و انگلیس در مرزهای شمال و شرق ایران، باعث بروز تحول بنیادی در منطقه خاورمیانه گردید (Mousavi, 2000, p. 23)؛ به دنبال کودتایی هفت ثور ۱۳۵۷ ه.ش (۱۶ مارس ۱۹۷۸ م) که با اتحاد دو جناح خلق و پرچم انجام شد (Rhnmd, 2013, pp. 210-211)، حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ژانویه ۱۹۶۵ م به‌طور غیررسمی باهدف ایجاد یک جامعهٔ سوسیالیستی بر پایهٔ افکار مارکسیستی بنیان‌گذاری شد (Bahoosh Farda, 2014, p. 56) و در نهایت در ۳ دی ۱۳۵۸ ه.ش (۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ م) به‌فرمان لئونید برژنف رهبر شوروی، سپاه چهلیم این کشور وارد افغانستان شد؛ اما با فروپاشی اتحاد شوروی حمایت از رژیم کابل نیز پایان یافت. در واقع، حضور شوروی، عامل تشدید دامنهٔ مبارزات جنبش مقاومت افغانستان در سطح ملی بود (Kordvz, 2000, p. 67)، چنان‌که جنبش مجاهدین که از دوران داوودخان رشد یافته بود، در دوران تجاوز شوروی بالنده گشته و از حمایت آمریکا نیز برخوردار شد (Gibbs, 2000, p. 223). در این دوران، بر اساس موافقت سران احزاب هفت‌گانهٔ جهادی در پيشاور، دولت اسلامی موقت مجاهدین تشکیل شد (Pahlavan, 1997, p. 26)؛ اما در زمان طالبان، ضعف دولت مرکزی از ویژگی‌های برجسته در جامعه افغانستان محسوب می‌شد؛ زیرا وفاداری قومی به‌جای وفاداری ملی، در اولویت قرار گرفته و روند بی‌ثباتی سیاسی را در این کشور تداوم بخشید (Shah Karim, 2004, p. 96). اساساً منازعات پی‌درپی در افغانستان سبب شد که امنیت از مهم‌ترین مسائل مورد توجه افغان‌ها باشد (Mozhdeh, 2003, p. 103)؛ هرچند که طالبان در سایه زور و احکام شرع توانستند پس از دوره‌ای طولانی، امنیت نسبی را در این کشور برقرار نمایند (Mozhdeh, 2003, pp. 103, 83)، اما این

وضعیت که ناشی از یک نظام امنیتی و پلیسی قوی بود، مدت زیادی تداوم نیافت (Daheshyar, 2008, p. 6).

#### ۵- جایگاه افغانستان در سیاست خارجی آمریکا قبل و بعد از جنگ سرد

استراتژی کلان رفتار خارجی رؤسای جمهور آمریکا در فاصله ۱۹۳۶-۲۰۰۱ م، در ارتباط با مسائل افغانستان، توأم با فراز و نشیب‌هایی بوده است. در سال ۱۹۲۲ م هاردینگ، رئیس جمهور آمریکا به درخواست امان‌الله‌خان، پادشاه افغانستان مبنی بر شناسایی این کشور پاسخ منفی داد (Ayzh, 2005, p. 15)؛ بنابراین تا سال ۱۹۳۶ م به دلایلی همانند نبود منابع معدنی ارزشمندی همچون نفت، هم‌جواری با شوروی و واقع شدن در خشکی (Safavi & Sheikhani, 2010, p. 2)، بی‌تفاوتی نسبت به اوضاع افغانستان محور اصلی سیاست خارجی آمریکا بود. جنگ جهانی دوم به دومین صحنه تماس میان دو کشور بدل گردید؛ به طوری که آمریکا به دلیل حساسیت نسبت به شوروی از آنجا که در افغانستان نفوذ داشت، بر موقعیت سوق الجیشی این کشور صحنه گذاشت. در دوران ریاست جمهوری روزولت نیز که هم‌زمان با پادشاهی ظاهرشاه بود، دکترین سدنفوذ و مهار کمونیسم اهمیت یافت و افغانستان همچنان به‌عنوان منطقه حائل باقی ماند (Temena, 2008, pp. 105, 112)؛ چنان‌که آمریکا در این راستا در سال ۱۹۴۲ م برای اولین بار نمایندگی خود را در کابل ایجاد کرد.

با حمایت شوروی از دو کودتای سردار داوودخان در ۱۹۷۳ م و کودتای خونین ثور در ۱۹۷۸ م که توسط نورمحمد ترکی انجام شد، زمینه مساعدی برای لشکرکشی به افغانستان توسط شوروی فراهم آمد. در دوران ریگان نیز که فضای جنگ سرد بر مناسبات بین‌المللی حاکم بود، مخالفت با حضور نظامی شوروی در افغانستان، این کشور را به کانون توجه سیاست خارجی آمریکا بدل کرد (Babol zhi, 2010, p. 81)؛ اما با خروج شوروی از افغانستان از اهمیت این کشور در سیاست آمریکا کاسته شد؛ به نحوی که در این راستا کلینتون برای حل مسئله افغانستان تمایل چندانی نشان نداد؛ اما موضوعاتی همانند انتقال لوله‌های نفتی، خطر وجود جمهوری اسلامی ایران و حمایتشان از برهان‌الدین ربانی سبب توجه مجدد آمریکا به مسائل افغانستان شد. با روی کار آمدن دولت طالبان، کلینتون خوش‌بین بود که یک حکومت باثبات در این کشور ایجاد شده و مجاهدین از بین خواهند رفت (Bagheri, 2010, p. 200).

#### ۶- تبیین متغیرها در بحران امنیتی افغانستان و آمریکا

افغانستان از جمله کشورهایی است که از دیرباز دستخوش بحران بوده است. بحران امنیتی که متأثر از عوامل داخلی و خارجی است. عوامل داخلی عمدتاً شامل مواردی بوده که بر اساس مدل برچر به متغیرهای بازیگری معروف‌اند که برخی از آنها در پیدایش و گسترش بحران مؤثرند. این موارد عبارت‌اند

از: ۱- ترکیب قومی، ۲- ترکیب مذهبی، ۳- ترکیب زبانی، ۴- توزیع جغرافیایی اقوام و جمعیت، ۵- قدرت طلبی رهبران گروه‌ها، ۶- بی‌سوادی و کم‌سوادی مردم، ۷- دیدگاه‌های سیاسی و ۸- فقر عمومی (Hafeznia, 1996, p. 58).

عوامل خارجی را نیز در الگوی برچر می‌توان به‌عنوان متغیرهای بین‌بازیگری و بعضاً سیستمی دانست که در بحران امنیتی آمریکا و افغانستان تأثیرگذار است. آنان عبارت‌اند از: ۱- همسایگان، ۲- دولت‌های فرامنطقه‌ای، ۳- قدرت‌های جهانی و ۴- نهادهای بین‌المللی (Hafeznia, 1996, p. 58). جمهوری اسلامی ایران و پاکستان در بین همسایگان افغانستان، بیشترین ارتباط را با مسائل داخلی این کشور دارند؛ زیرا نخست هر دو با بخشی از ملت افغانستان تجانس فرهنگی دارند، دوم این که بیشترین موج مهاجرت‌های برون‌مرزی افغان‌ها به این دو کشور بوده است (Rhnmd, 2013, pp.141-142). از سوی دیگر، موقعیت جغرافیایی افغانستان هم چنان منشأ رقابت و مداخله قدرت‌های جهانی در آن بوده است، زیرا آسیای میانه بعد از پایان جنگ سرد سوم و فروپاشی شوروی دچار خلأ ژئوپلیتیکی شد و قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای درصدد جست‌وجو و ایفای نقشی تازه در آن برآمدند. در سطح جهانی نیز آمریکا، انگلیس، روسیه و چین و... در این رابطه فعال‌اند؛ به‌نحوی که بعد از خروج شوروی از افغانستان و پایان نظام دوقطبی یک خلأ قدرت در این منطقه ایجاد گردید و این امر به نیروهای داخلی، قدرت بالقوه داد تا درصدد تقویت نفوذ خود برآمدند (<http://www.isrjournals.ir>). آمریکا و انگلیس از یک سو به افغانستان به‌عنوان گذرگاهی برای حضور در آسیای میانه نگاه می‌کنند و از سوی دیگر، آن را هم‌جوار جمهوری اسلامی ایران می‌یابند که از آن می‌توانند به‌عنوان اهرم فشار علیه ایران استفاده کنند. روسیه و چین نیز از نظر امنیت ملی خود نگران حضور قدرت‌های جهانی رقیب، به‌ویژه آمریکا و انگلیس، در فضای ژئواستراتژیک مرزهای جنوبی روسیه و غربی چین هستند. لذا این موارد، توجه بیش‌تر به افغانستان و تبدیل آن به موضوع بالقوه‌ای برای تشدید بحران در رابطه آمریکا با این کشور را سبب شده است؛ بنابراین پیوند مجموعه‌ای از عوامل سیستمیک، بازیگری و بین‌بازیگری و... در تشدید بحران امنیتی افغانستان در رابطه با آمریکا و گسترش آن به سطوح بالاتری از تهدید و خشونت مؤثر بوده و ذیل مراحل مختلفی که در این بحران به‌عنوان متغیر وابسته مدنظر است، موردبررسی قرار می‌گیرد.

#### ۱-۶- مرحله پیدایش بحران امنیتی در روابط افغانستان و آمریکا

رفتار ناپسند و خشن طالبان و واپس‌گرایی این گروه در سطح بین‌المللی باعث واکنش‌هایی علیه آنان گردیده که هرروز افزایش می‌یافت. طالبان به کمک پاکستان توانسته بودند، اکثر استان‌های این کشور را زیر سیطره خود درآورده و با زور بر مردم حکمروایی کنند. ایالات متحده آمریکا به تدریج سیاست خود را



در مورد طالبان تغییر داد. در این راستا خانم کلینتون سیاست طالبان در مورد زنان افغانستان در سنای آمریکا را محکوم کرد و توجه افکار عمومی را به شدت برانگیخت (Shah Farzan, 2010, p.295). دو هفته پیش از آغاز حمله آمریکا به افغانستان، کلینتون، رئیس‌جمهور سابق آن کشور، در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد: «در زمان ریاست جمهوری بودجه محرمانه‌ای برای حمله به افغانستان تصویب شده بود، حتی برای این کار نیروهای ویژه‌ای آموزش دیده بودند؛ اما در آن زمان افکار عمومی در آمریکا برای این حمله مناسب نبود، لیکن اکنون افکار عمومی کاملاً موافق حمله است» (Hemati, 2001, pp.14-18). به عبارتی، زمینه‌های پیدایش بحران در روابط دو کشور در دوران پساجنگ سرد وجود داشت و این آتش زیر خاکستر، بعدها در جریان حادثه یازدهم سپتامبر زبانه کشید. نمود این امر را در سخنان سیاست‌مداران آمریکایی به خوبی می‌توان سراغ گرفت.

کالین پاول، وزیر خارجه سابق آمریکا، در سال ۱۹۹۰ م به افکار عمومی آمریکا برای حمله به افغانستان می‌گوید: «مردان نظامی در آمریکا فهمیده‌اند که نباید اشتباهی را که در ویتنام مرتکب شدند، تکرار کنند چراکه برای جنگ همیشه باید افکار عمومی را آماده کرد: «اکنون که جنگ طالبان به قدرت نظامی و اقتصادی مسلط شده‌اند و افکار عمومی را برای یک جنگ آماده نموده‌اند و جرج بوش رئیس‌جمهوری هم در صدر این گروه قرار گرفته، با صدای رسا آن را اعلام می‌کنند... این موارد، بیانگر آن است که بهترین استراتژی برای آمریکا، بازگشت به اولویت‌های فعالیت‌های نظامی است» (Hemati, 2001, pp.15-18). افغانستان به‌عنوان کشوری دارای شرایط داخلی بی‌ثبات، همواره از جمله موارد توجه آمریکا بود؛ در واقع، این منطقه با تقویت برخی نیروهای ضدسیستمیک، از جمله مناطق مستعد برای رشد گروه‌های تروریستی بود که به‌عنوان محرکی برای شروع بحران در روابط دو کشور افغانستان و آمریکا محسوب می‌شد (Callahan, 2008, pp.287-288)؛ اقدامات طالبان به‌طور کامل تحریک‌کننده و مغایر با قواعد و مقررات بین‌المللی بود، به‌طوری‌که ملا عمر رهبر این گروه در عکس‌العمل خشمگینانه نسبت به درخواست سازمان ملل متحد مبنی بر رعایت مسائلی چون حقوق بشر و حقوق زنان از سوی طالبان، آن را مساوی با کفر و ترویج فحشا دانست (Shah Farzan, 2010, p.165)، اما آنچه باعث شد تا جرقه فوران بحران زده شود، حمله به ساختمان‌های سازمان تجارت جهانی در نیویورک بود که رهبری آن را سازمان القاعده بر عهده داشت. این امر سبب شد تا بستر لازم برای حمایت افکار عمومی از اقدام یک‌جانبه آمریکا، فراهم آید (Callahan, 2008, pp.287-288). در واقع، به دنبال وقوع حادثه یازدهم سپتامبر، آمریکا بر آن شد تا ضمن تقویت مفاهیمی چون تروریسم، افکار عمومی جهانی را علیه عاملین آن بسیج نماید. از این رو،

افغانستان به عنوان پناهگاه این گروه و حامیان آنها شناخته شد. طالبان نیز به عنوان بازیگری با رژیم سیاسی عقب‌مانده با خودداری از تحویل القاعده و حمایت از آنها به عنوان عاملی در جهت افزایش بحران در روابط این دو کشور عمل نمود. اساساً حادثه یازدهم سپتامبر به عنوان یک نقطه کانونی در روابط ناپایدار این دو کشور و حرکت به مسیر تشدید خصومت محسوب می‌شد به نحوی که آمریکا با تکیه بر دو قطعنامه ۳۷۳ و ۱۳۶۸ شورای امنیت، کار سازمان‌دهی نیروها برای حمله نظامی به خاک افغانستان را به اجرا درآورد و فضای چندقطبی حاکم بر سیستم در حال گذار بین‌المللی، اقدام آمریکا علیه طالبان را مورد تأیید قرار داد. همچنین به ظن برخی سازمان‌های اطلاعاتی - امنیتی آمریکا، سابقه تروریستی القاعده دولت این کشور را به مرز منازعه با بن‌لادن رهبر این گروه تروریستی کشاند (Babol zhi, 2010, pp. 88-89). در این راستا، سازمان تروریستی القاعده در دهه نود میلادی در نقاط مختلف دنیا، فعالیت‌هایی بر ضد منافع آمریکا انجام داده بود که این امر در تشدید بحران امنیتی میان دو کشور بسیار مؤثر بود.

قاطعیت در مدیریت بحران پس از یازدهم سپتامبر و کاربست ابزار نظامی به جای دیپلماسی در بحران مذکور را می‌توان در سخنان دیک چنی، معاون بوش مشاهده نمود که نشانگر آغاز برهه‌ای جدید در این بحران بود. او معتقد بود که: «اگر فقط یک درصد احتمال وجود داشته باشد که دانشمندان پاکستانی در حال کمک به القاعده برای ساخت یا توسعه سلاح‌های کشتار جمعی‌اند، به لحاظ پاسخ و واکنش به آن ما باید با قاطعیت اقدام کنیم» (Suskind, 2006, p. 62). به هر حال، این سخنان در حالی ایراد گردید که هر چند شرایط جدید ناشی از جهانی شدن عرصه مناسبی را برای نقش‌آفرینی بازیگران کوچک و غیردولتی فراهم آورد، اما بر اساس الگوی برچر، توانایی دو بازیگر درگیر در این بحران یکسان نبود؛ بنابراین بر اساس الگوی برچر در مرحله پیدایش به عنوان متغیر وابسته، متغیرهای مستقلی مانند نقش‌آفرینی آمریکا به عنوان عامل سیستمی در زمینه‌سازی برای پیدایش بحران امنیتی میان افغانستان و آمریکا مؤثر بوده است به طوری که اظهارات کلینتون و کالین پاول گویای آن است که ایالات متحده آمریکا از مدت‌ها قبل با بهره‌گیری از افکار عمومی در صدد تقابل با افغانستان بود اما عدم همراهی افکار عمومی آن را از ایجاد بحران در ارتباط با افغانستان بازداشته است. علاوه بر آن متغیر مستقل قدرتهای جهانی نیز آمریکا را پس از حادثه یازدهم سپتامبر در اقدام علیه افغانستان همراهی نمود. از سوی دیگر متغیر مستقل بازیگری طالبان و القاعده در تحریک آمریکا برای ایجاد تنش امنیتی در روابط آمریکا و افغانستان به بهانه مبارزه با تروریسم بسیار مؤثر بوده است.

## ۲-۶- مرحله افزایش بحران امنیتی در روابط افغانستان و آمریکا

رد درخواست آمریکا از سوی طالبان مبنی بر عدم تحویل القاعده، سر‌آغازی بر مرحله افزایش بحران امنیتی در روابط آمریکا و افغانستان بود. به طوری که بوش رئیس‌جمهور آمریکا، متعاقب این رد درخواست درصدد کسب حمایت کنگره برآمد تا با توسل به خشونت، جنگ علیه افغانستان را آغاز کند (Collins, 2011, p.45). هدف اصلی این جنگ، از بین بردن القاعده و حامیان آنها بود، در واقع با اقدام این گروه‌های بنیادگرا، استحکام امنیت ملی آمریکا خدشه‌دار شد (Asadi, 2002, p. 81)؛ همچنین به دنبال حادثه یازدهم سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان، بستر بین‌المللی مساعدی جهت حمایت از سیاست جهانی آمریکا ایجاد شد. به طوری که مقامات آمریکا با بهره‌گیری از آن، طرح خاورمیانه بزرگ خود را در جهت ایجاد خاورمیانه‌ای متناسب با مطلوب‌های لیبرال\_دموکراسی آمریکایی مطرح نمودند (Motaqi, 2004, p. 5). نومحافظه‌کاران آمریکایی حاکم بر سیاست خارجی این کشور نیز در هزاره جدید خواهان حفظ وضع موجود نبودند و برای خود، رسالتی معنوی در سطوح ملی و بین‌المللی قائل‌اند. آنان با فرض رسالت اخلاقی برای خود، نقش ناجی جهان را در نظر گرفته و درصدد تغییر مناسبات جهانی و به ظن خویش ایجاد نظامی نوین اخلاقی در سطح نظام بین‌الملل بوده‌اند (Khalili & Bahoosh, 2015, pp. 43-45).

با اعمال نفوذ آمریکا در تصویب قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت، عملیات تروریستی مساوی عملیات جنگی تلقی و تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد شد. بر این اساس، هر دولتی حق داشت به تروریست‌ها اعلان جنگ کرده و به دفاع مشروع مبادرت ورزد. آمریکا نیز با استفاده از این شرایط، مشروعیت بین‌المللی برای مداخله در افغانستان را کسب نمود (Ghasmzadeh, 2007, p.45).

سیاست‌سازان آمریکا بر این باور بودند که گسترش سلاح‌های کشتار جمعی به وسیله دولت‌های یاغی و گروه‌های تروریست یکی از بزرگ‌ترین تهدیدها برای امنیت جهان می‌باشد (Ershad, 2012, p.160-162)؛ چنان‌که تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا در ۲۰۰۲ م به‌طور کلی به چهار مسئله‌ای مهم توجه داشت که عبارت بودند از: اقدام پیشگیرانه علیه دولت‌های متخاصم و گروه‌های تروریستی، اقدام یک‌جانبه آمریکا برای دفاع از منافع و امنیت ملی، ممانعت از به چالش کشیده شدن قدرت نظامی آمریکا در جهان، گسترش دموکراسی و حقوق بشر در جهان (Na'ini, 2010, p.19). به‌هر حال تدوین این استراتژی بر اساس مدل برچر، وضعیت خاصی محسوب می‌گردید که توسط بازیگران یکی از قدرت‌های بزرگ یعنی آمریکا ترسیم شد و در افزایش بحران امنیتی میان این دو کشور بسیار تأثیرگذار بود.

از منظر طراحان استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ م، جنگ پیشگیرانه با تروریسم که به‌زعم آنها دمکراسی و... را مورد تحدید قرار داده، می‌باشد. در این راستا، افغانستان به‌عنوان محلی برای رشد

گروه‌های تروریستی محسوب می‌شد. به اعتقاد جرج بوش، دیپلماسی در برابر تروریست‌ها معنا ندارد، بلکه باید لانه آنان را ویران کرد (Bena, 2007, pp.139-140). به‌واقع، حادثه یازدهم سپتامبر سبب شد که بحران امنیتی در روابط آمریکا و افغانستان به نقطه اوج خود برسد؛ به‌طوری که جرج بوش هم این واقعه را به‌عنوان نقطه عطفی در تغییر سیاست دفاعی آمریکا ارزیابی کرد (Bahoosh Fardaghi, 2015, pp. 88-89). تصمیم‌سازان آمریکا به دنبال این حادثه، درک خود از تهدید علیه امنیت خود و متحدانشان را به‌عنوان منافع ملی بالابرده و قاطعیت لازم را در مدیریت بحران به نمایش گذاشتند (parraguez & kobek, 2012, p. 82)، به‌نحوی که رامسفلد وزیر دفاع بوش در واکنش به حادثه یازدهم سپتامبر به‌عنوان جرقه بحران، رسماً اعلام کرد: حمله پیشگیرانه سرلوحه سیاست خارجی آمریکاست و استراتژی آمریکا باید حول محور حمله قرار گیرد (Mozhdeh, 2003, p.139)؛ از این‌رو، بعد از یازدهم سپتامبر تصمیم‌سازان آمریکا احساس تهدید نسبت به منافع ملی این کشور را حاد و اساسی تلقی نموده و در این راستا، درصدد واکنش متقابل برآمدند. بر اساس رویکرد برچر، آمریکا به دلیل این‌که در زمان حمله به افغانستان در وضعیت خاصی قرار گرفته بود از همکاری برخی از قدرت‌های بزرگ مانند انگلستان، فرانسه، کانادا، آلمان و استرالیا برای حمله به طالبان و مراحل بعداز آن برخوردار بود. به‌طوری که به دلیل افزایش تعداد بازیگران دخیل در این بحران، دامنه بحران میان آمریکا و افغانستان گسترش یافت.

درواقع، پدیده دولت ورشکسته یا بی‌دولتی، سبب گردید تا آمریکا از ناحیه افغانستان احساس تهدید کند (Keyvanhosseini, 2007, pp. 67-75). ضمن اینکه ضعف دولت مرکزی افغانستان، وجود رژیم سرکوبگر و بسته طالبان در مقابل ساختار لیبرال دموکراسی آمریکا، عدم تجانسی را به وجود آورده بود که در تشدید بحران و انحراف آن به سمت جنگ بسیار مؤثر بود. هرچند که حادثه یازدهم سپتامبر به‌عنوان عامل شتاب‌زا و به‌عنوان جرقه بحران به مداخله آمریکا در این کشور کمک کرد؛ اما بحران در روابط این دو کشور با تهاجم نظامی و به‌کارگیری خشونت به‌عنوان یکی از فنون مدیریت بحران از سوی آمریکا نسبت به مراحل آغازین آن به‌تدریج اوج گرفت و جنگ به وجه غالب آن تبدیل شد. بوش در طول چند هفته بعد، با تکرار عبارت مسیحانه‌وارانه خود تأکید نمود که آمریکا در یک نبرد میان خیر و شر گرفتار شده است، نبردی که برای ارتقای ارزش‌های خدادادی و دفاع از آزادی و هر آنچه در جهان، خوب و عادلانه است، شکل گرفته است (Keynes, 2008, p. 400).

بنابراین، برخی از تحلیل‌گران، حمله آمریکا به افغانستان را مقدمه‌ای بر استراتژی بزرگ این کشور بعد از یازدهم سپتامبر دانسته‌اند که جزئیات آن، یک سال بعد در استراتژی امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۲ م) آشکار

شد (Ghahramanpour, 2003, p.25). متغیر مستقل بین‌بازیگری ایران نیز در تشدید بحران جهت مقابله با طالبان بسیار مؤثر بود به طوری که حذف طالبان از صحنه سیاسی افغانستان به هدف مشترک ایران و آمریکا مبدل گشت. آنان برای نیل به این هدف همکاری‌هایی را نیز باهم صورت دادند؛ از نظر ایران حذف طالبان از صحنه سیاسی و اجتماعی افغانستان، از بین رفتن تهدید ایدئولوژیک و امنیتی به‌عنوان هدف به‌شمار می‌رفت (Shafiei & others writers, 2011, p.103)، در مسیر حوادث یازدهم سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان، پاکستان نیز علی‌رغم حمایت از طالبان به تدریج در چرخشی آشکار مجبور شد تا با جریان بین‌المللی مبارزه با تروریسم در شرایطی که بعد از یازدهم سپتامبر ایجاد شده، همراه شود و از حمایت از طالبان دست بردارد (bakshi, 2012, pp. online Resource)، بنابراین در مرحله افزایش بحران، نقش متغیر مستقل سیستمی ایالات متحده آمریکا به‌عنوان عامل تشدیدکننده بحران بسیار مؤثر است به طوری که آمریکا با بهره‌گیری از دیگر بازیگران جهانی مانند انگلیس، فرانسه، کانادا، استرالیا و... درصددت تهاجم گسترده به افغانستان برآمد. در این راستا تصمیمات بازیگران هم‌جوار افغانستان یعنی ایران و پاکستان به‌عنوان متغیر مستقل بین‌بازیگری در تشدید بحران میان افغانستان و آمریکا بسیار اثرگذار بود. به طوری که توجه به نقش و قدرت جمهوری اسلامی ایران در منطقه و تلاش برای مهار آن از یک‌سو و سازمان‌دهی جبهه متحد، هنگام حمله به کابل و تصمیم ژنرال مشرف در حمایت از آمریکا و روی‌گردانی از طالبان بر شدت بحران امنیتی میان افغانستان و آمریکا افزود.

### ۳-۶- مرحله کاهش بحران امنیتی در روابط افغانستان و آمریکا

تقریباً یک ماه بعد از تشدید خشونت در بحران و آغاز جنگ، رژیم طالبان سقوط کرد و با برگزاری کنفرانس بن، حامد کرزی به‌عنوان رئیس دولت موقت قدرت را به دست گرفت و سپس در انتخابات ریاست جمهوری به مقام ریاست جمهوری برگزیده شد. مرحله کاهش بحران افغانستان را می‌توان، تلاش برای تصویب قانون اساسی نوین در این کشور با تشکیل لویه‌جرگه قانون اساسی در ۱۴ دسامبر ۲۰۰۳ م دانست. در این مرحله هرچند خشونت به‌صورت پراکنده در گوشه و کنار افغانستان به چشم می‌خورد، اما عملیات ضد طالبان در کنار فرآیند نهادسازی تداوم یافت. مرحله نهادسازی و عادی‌سازی امور و گذار از بحران با کنفرانس بن در ۱ دسامبر سال ۲۰۰۱ م آغاز گردید (Bahoosh Fardaghi, 2015, pp. 78-80)؛ اما بحران موجود در روابط این دو کشور پایان نیافت و همچنان تداوم پیدا کرد. به‌هرحال، با گذر زمان از شدت بحران کاسته شد و ابعاد نرم آن افزایش یافت. همچنین در این مرحله، سیاست آمریکا مبنی بر تشخیص و بمباران مخفیگاه‌های طالبان ادامه یافت. بعد از تصویب قانون اساسی جدید، شاکیه نظام جدید این کشور در قالب سیستمی ایجاد شد که در اثر آن، زمینه برای خروج تدریجی آمریکا و متحدانش

فراهم گردید؛ بنابراین نظام بین‌الملل در این برهه با به‌کارگیری سازوکارهای دیپلماتیک و تعاملی با شکل دادن به سیستم سیاسی جدید درصدد ایجاد شرایط جدیدی در افغانستان برآمد.

نیروهای مسلح آمریکا در مرحله فروپاشی طالبان تا تشکیل دولت موقت، حملاتی را به پایگاه‌های القاعده و مراکز نظامی طالبان آغاز کردند. هدف از این حملات، پایان دادن به استفاده از خاک افغانستان برای عملیات تروریستی و نابودی توان نظامی آنها بودند. مقامات آمریکایی تلاش کردند عملیات نظامی خود را به‌عنوان یکی از فنون مدیریت بحران در قالب ائتلاف جهانی مبارزه با تروریسم توجیه نمایند. کابل نیز پس از دوازده روز محاصره، بدون درگیری در سیزدهم نوامبر سقوط کرد. در واقع، آمریکا به دلایلی همانند سابقه فعالیت‌های تروریستی القاعده و طالبان، قابل شکست بودن حامیان آنها، گسترش بین‌المللی فعالیت‌های القاعده و شناخت کامل از آن، القاعده و طالبان را مورد هدف قرار داد که در افزایش بحران امنیتی میان آمریکا و افغانستان بسیار مؤثر بود (Cannibali, 2001, p.120). پس از سقوط طالبان، ایران نیز به‌عنوان یک متغیر بین‌بازیگری در کنفرانس بن در دسامبر سال ۲۰۰۱ میلادی که در اصل درخصوص بررسی اوضاع افغانستان و تصمیم‌گیری برای آینده آن کشور تشکیل شده بود، حضوری فعال داشت و با استفاده از قابلیت‌های خود نقش مؤثری را در کاهش بحران امنیتی افغانستان و آمریکا ایفا کرد (Shafiei & others writers, 2011, p.103). در سال ۲۰۰۶ م القاعده نیز بر ضد سربازان خارجی در افغانستان اعلان جنگ نمود، به‌طوری که متعاقب آن، یک‌سری از حملات انتحاری در آن سال به وقوع پیوست که در سال ۲۰۰۷ م نیز ادامه یافت (Hassanzadeh, 2010, pp. 76-78)؛ البته وجود افراد وابسته به طالبان و حزب اسلامی حکمتیار، نه تنها تهدیدی جدی برای ثبات و امنیت افغانستان محسوب می‌شد، بلکه حاکی از نفوذ روزافزون طالبان بود و نشان داد که آنان به‌طور کامل شکست نخورده و همچنان در صحنه سیاسی افغانستان حضور دارند (Marsden, 2000, pp. 46-76). با فروپاشی طالبان، سیاست جانشین‌سازی دولت جدید از طریق فرایند گذار در این کشور در دستور کار قرار گرفت تا با ایجاد حکومت منتخب و مردمی، زمینه مساعدی برای ایجاد صلح فراهم آید. هرچند که این امر را می‌توان در راستای سیاست کلان آمریکا تفسیر نمود (Callahan, 2008, pp.140-141).

بعد از سقوط طالبان، جهت ایجاد صلح و مشارکت همه گروه‌ها در قدرت، کنفرانسی در بن آلمان با حضور گروه‌های متنفذ افغان و نماینده سازمان ملل برگزار شد (<http://hdr.undp.org>)؛ علی‌رغم توافق گروه‌های متنفذ در افغانستان برای انتقال قدرت از جبهه مقاومت ملی به دولت موقت (Amiri, 2010, pp. 67-69)؛ اما به دلیل نبود امنیت و ضعف زیرساخت‌های دموکراتیک در افغانستان، تلاش‌های جامعه

بین‌المللی برای برقراری دموکراسی ثمربخش نبود و تنها منازعات را میان گروه‌های منتقد تشدید نمود (Rasuli, 2009, p.132). ایجاد دولت موقت که از کاهش تدریجی بحران حکایت داشت، اولین جلوه از دولت‌سازی در افغانستان بود. پس از برپایی دولت موقت، مصوبات بن نیز مقرر می‌داشت که با تشکیل دولت انتقالی، حکومت موقت منحل شود (The Bonn Agreement, 2001, pp.27-37)، در پایان حاکمیت موقت نیز، لویه‌جرگه اضطراری در مورد ایجاد حاکمیت انتقالی تصمیم گرفت و شرکت‌کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان، از محمدظاهر شاه دعوت کنند تا ریاست دولت موقت را به عهده بگیرد (Rasuli, 2009, p.138).

یکی دیگر از ابعاد لیبرالی سیاست‌های آمریکا در افغانستان که بر کاهش روند بحران در روابط دو کشور تأثیر داشته، تشکیل دولت انتقالی بود. دولت انتقالی به‌منظور انتقال جامعه افغانستان به وضعیتی نوین تشکیل گردید (Ershad, 2012, pp.177-178)، در اکتبر ۲۰۰۱ م، حامد کرزی دستور تشکیل یک کمیسیون نه‌نفره را تحت عنوان اداره انتقالی صادر نمود (Rasuli, 2009, p.132). به‌موازات تشکیل دولت انتقالی، مجموعه‌ای از تدابیر سیاسی و امنیتی در دستور کار قرار گرفت. در حوزه سیاسی، برقراری یک ساختار دولتی خودکفا، حفاظت از مرزهای ملی، برقراری آتش‌بس و محروم کردن تروریست‌ها از یک پایگاه امن و... مورد توجه قرار گرفت (Motaqi & others writers, 2009, pp. 34-38). در واقع، آمریکا در دوره اوباما بر آن بود تا با تکمیل فرآیند یا پروژه ناتمام دولت‌سازی و جانشین‌سازی دولت سرمشق، بحران را در روابط دو کشور پایان داده و نیروهای خود را به تدریج از افغانستان خارج کند. هرچند که برخی این امر را ناتمام دانسته، اما برخی دیگر معتقد بودند که مداخله نظامی در کشورهای آسیب‌پذیر و شکننده‌ای همچون افغانستان نه تنها معضل امنیت و دولت فرومانده را حل نخواهد کرد؛ بلکه خود نیز به یک معضل تبدیل خواهد شد (Stanekzal, 2009, p. 45).

بنابراین بر اساس مدل برچر در مرحله کاهش بحران متغیرهای مستقلی مانند آمریکا، قدرت‌های منطقه‌ای، فرمانطقه‌ای و کشورهای هم‌جواری مانند ایران در کاهش این بحران مؤثر بوده‌اند. ایالات متحده آمریکا در این مرحله با بهره‌گیری از سیاست‌های لیبرالی در صدد برآمد تا اوضاع سیاسی در افغانستان را مدیریت نموده و بستر لازم را برای استقرار دولت موقت در این کشور فراهم نماید. بسیاری از بازیگران جهانی مانند انگلیس، فرانسه، روسیه و... نیز آمریکا را در استقرار دولت و ایجاد آرامش در افغانستان به‌منظور کاهش بحران همراهی نمودند. همچنین ایران نیز به‌عنوان متغیر بین‌بازیگری و دولت هم‌جوار افغانستان در صدد برآمد تا با استفاده از نفوذ خود در میان جریان‌های سیاسی افغانستان، زمینه استقرار ثبات و کاهش تنش در

این کشور را فراهم نماید. کنفرانس بن و زمینه‌سازی برای ایجاد قانون اساسی بر اساس مدل برچر، وضعیت‌های خاصی هستند که به‌عنوان متغیر مستقل در استقرار صلح و کاهش بحران در روابط امنیتی افغانستان و آمریکا مؤثر بوده است. علاوه بر این متغیر بازیگران در افغانستان نیز در کاهش بحران تأثیرگذار بود. استقرار دولت موقت به رهبری حامد کرزی و کنار رفتن بازیگران تنش‌آفرینی مانند طالبان در کاهش بحران امنیتی میان افغانستان و آمریکا نقش‌سازنده‌ای را ایفا نمود؛ اما در این مرحله به‌رغم حذف طالبان و کاهش بحران امنیتی به نظر می‌رسد که در دوران استقرار دولت جدید در افغانستان، همچنان سایه تهدید طالبان پابرجا خواهد ماند.

#### ۴-۶- مرحلهٔ اثرات برجای‌مانده از بحران امنیتی آمریکا و افغانستان

در این مرحله به‌عنوان مرحله پایانی بحران موردنظر برچر، تلاش شده است تا اثرات این بحران در سطح سیستمی و نظام بین‌الملل و سطح خرد یعنی درون دو کشور مذکور مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

##### ۴-۶-۱- تأثیرات سیستمی و بین‌المللی بحران امنیتی در آمریکا و افغانستان

عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر و حوادث بعدازآن (تشدید بحران در روابط آمریکا و افغانستان) تأثیراتی را در سطوح سیستم بین‌المللی و سیستم داخلی افغانستان به همراه داشته است که در ذیل به آن پرداخته خواهد شد.

ظهور و بروز بازیگران جدید (در عرصه داخلی و بین‌المللی): از جمله تأثیرات حادثهٔ یازدهم سپتامبر و حوادث بعدازآن، حضور بازیگران جدید در عرصه روابط بین‌الملل همچون القاعده می‌باشد که می‌توانیم از آنها به‌عنوان بازیگران شبکه‌ای یاد کنیم که با توجه به گسترش ارتباطات جهانی و بهره‌برداری از انواع ابزارهای نوین توانسته‌اند به‌عنوان شبکه‌ای مؤثر در سرتاسر جهان در شکل دادن به سیاست، بیش از گذشته مؤثر باشند.

جنگ علیه تروریسم: این جنگ با مشکلات عمده‌ای از جمله عدم هماهنگی دولت افغانستان و نیروهای بین‌المللی از یک طرف و از سوی دیگر مشکلات منطقه‌ای و تعدد منافع کشورهای مختلف همراه بود. پس از آن طرح صلح با طالبان به‌صورت یک‌جانبه از سوی دولت افغانستان، درحالی‌که حتی گروه‌های قدرتمند داخل کشور در آن سهمی داشتند، دنبال گردید (<http://www.dailyafghanistan.com>). با سقوط حکومت طالبان توسط نیروهای بین‌المللی و نیروهای ملی و تشکیل حکومت در دوران پساطالبان، این تصور به وجود آمد که گویا مشکلات افغانستان با چنین شیوه‌ای حل شده و این کشور از بحران خارج خواهد شد؛ اما افغانستان از این زمان، هنوز با برخی



مشکلات همچون مسئله امنیت، تعدیل قانون اساسی، نوطالبانیسم و... روبه‌رو است که تأمین امنیت و آینده این کشور را با معضل مواجهه نموده است (Bowman & Dale, 2009, pp. 5-6).

تلاش برای ایجاد امنیت در منطقه: آمریکا و ناتو برای حل مسئله و بحران افغانستان در سال‌های اخیر، در پی یافتن راه‌حلی منطقه‌ای هستند و در این مورد دو دیدگاه داشته‌اند: بر اساس یکی از این دیدگاه‌ها، افغانستان، هسته مرکزی امنیت در منطقه است. این دیدگاه می‌گوید که اگر در منطقه ناامنی و بحرانی وجود دارد، دلیل آن وجود ناامنی در افغانستان است. به همین دلیل، اگر بخواهند آینده افغانستان را از طریق مسئله منطقه‌ای حل کنند، باید روی دو مسئله متمرکز شوند؛ نخست، محدود ساختن شبکه‌های مواد مخدر و تروریسم و دیگری، مسئله رقابت بین قومیت‌های مختلف است که کشورهای همسایه را نیز درگیر می‌سازد؛ اما در نظر دوم گفته شده افغانستان و بحران داخلی این کشور در حاشیه یا فرع مسائل امنیتی منطقه قرار دارند و ناامنی‌ها از خارج افغانستان به این کشور منتقل می‌شوند (Bena, 2011, p.10).

تقویت هژمونی: برخی بر آن نظر هستند که در سطح سیستمیک، آمریکا به‌عنوان یکی از هژمون‌های عرصه بین‌الملل در صدد برآمدن تا با جنگ و تقویت مفهوم جنگ پیشدستانه در بحران آمریکا با افغانستان، نیروهای مخالف هژمونی خود را تهدید نمایند تا از سیاست‌های تعارض‌آمیز خود دست بردارند و سیاست‌های خود را با منافع هژمونیک این کشور هماهنگ سازند؛ یکی از راهبردهای آمریکا پس از جنگ سرد دوم و فروپاشی شوروی، ائتلاف‌سازی است که به دلیل تغییر ماهیت نظام بین‌الملل، جایگزین دیگر راهبردهای سیاست خارجی آمریکا شده و آمریکا در در صدد بوده تا با استفاده از آن، ضمن تثبیت جایگاه هژمونیک خود در نظام بین‌الملل و ایجاد صلح جهانی، متحدینش را با خود همراه سازد (Callahan, 2008, pp. 61-62).

کنترل و نظارت هرچه بیشتر بر آب‌های اقیانوس هند، تنگه هرمز و خلیج فارس: کنترل و نظارت هرچه بیشتر بر آب‌های اقیانوس هند، تنگه هرمز و خلیج فارس تا امروز نقش بسیار حساسی در تأمین امنیت جهانی داشته و با ورود گفتمان اقتصادی بر سیاست‌های جهانی، خلیج فارس به خاطر دارا بودن ذخایر عظیم نفتی و متنوع، موقعیتی ویژه را در سیاست بین‌الملل و جهانی بازی می‌کند (Safavi & Sheikhani, 2010, pp. 8-10)؛ تشدید بحران در روابط آمریکا و افغانستان این امکان را برای آمریکا فراهم نموده تا ضمن مهار بازیگران مخالف با به کار بستن سیاست‌های یک‌جانبه‌گرا، هژمونی خود را تقویت نماید.

**۲-۶- تغییرات درون جامعه آمریکا در نتیجه بحران در روابط آمریکا و افغانستان**

در درون جامعه آمریکا نیز به دنبال بحران مذکور با تغییراتی همراه بوده است که تحولات داخلی این کشور را از آن متأثر ساخت که در ادامه به برخی آنها می‌پردازیم.

تقویت بستر مبارزه تروریسم: حرکات تروریستی که در نقاط مختلف دنیا، منافع آمریکا را مورد هدف قرار داده باعث سوق‌دادن دولت آمریکا به ایجاد ائتلاف جهانی علیه تروریسم شده‌اند. حادثه یازدهم سپتامبر سبب شد تا افکار عمومی در جامعه آمریکا متحد شده و در این راستا، سیاست مبارزه با تروریسم به صدر سیاست‌های آمریکا ارتقا یابد. همچنین مقامات آمریکا توانستند مردم این کشور و نظام بین‌الملل را برای مدتی در جهت مقابله با تروریسم با خود همراه نمایند.

تقویت موضع جنگ طلبان در جامعه آمریکا: باروی کار آمدن نومحافظه‌کاران، زمینه مناسبی برای تشدید بحران امنیتی میان آمریکا و افغانستان فراهم آمد. آمریکا پیوسته نگران، تسری بحران موجود در روابط دو کشور مذکور به دیگر کشورهای اسلامی بود، چنان‌که شعله‌ور شدن تفکر طالبان‌پسند و گسترش آن به کشورهای اسلامی دیگر و گسترش بحران در منطقه نمونه از این موارد است که آمریکا را با چالشی جدی در هژمون‌طلبی جهانی مواجه خواهد ساخت (Safavi & Sheikhani, 2010, pp. 8-10).

تلاش در جهت تقویت آموزه‌های لیبرالی: با آشکار شدن نواقص فنون نظامی در مدیریت بحران مذکور، سیاست‌مداران آمریکا درصدد برآمدند تا توجه به ابعاد نرم را در جهت کاهش بحران امنیتی در رابطه با افغانستان مورد توجه قرار دهند. سیاست‌مداران آمریکا به این نتیجه رسیدند که برای حل مسئله افغانستان، نمی‌توان تنها بر ابزار نظامی اصرار ورزید و برداشت جامعه آمریکا مبنی بر این که دموکراسی، سبب ایجاد و گسترش صلح می‌گردد، باعث توجه دولتمردان آمریکا به ابزارهای لیبرال-دموکراتیک در کنار ابزار نظامی گردید.

### ۳-۴-۶- تغییرات درون جامعه افغانستان

به دنبال بحران موجود در روابط افغانستان و آمریکا در سطوح درون سیستمی افغانستان نیز تغییرات عمده‌ای ایجاد شد که ذیلاً به برخی از این تغییرات می‌پردازیم.

ایجاد نهادهای دموکراتیک در افغانستان: سیاست‌مداران آمریکا در مسیر گسترش دموکراسی در افغانستان طرح خاصی به نام دموکراسی قبیله‌ای را در دستور کار خود قرار دادند (Nasrallah, 2009, p. 28).

رویکرد دموکراسی‌سازی آمریکا در این کشور در جهت عادی‌سازی اوضاع در چهارچوب مبارزه با تروریسم صورت می‌گیرد؛ چنان‌که آمریکایی‌ها درصدد تغییرات بنیادین در حوزه‌های مختلف برآمده و معتقد بودند تا در سایه آن، منازعات بین بازیگران منطقه‌ای، مدیریت شده و ریشه افراطی‌گری خشکانده خواهد شد (Bahoosh Fardaghi, 2015, pp. 75-78)، این در حالی است که این نوع دموکراسی ممکن بود سبب گسترش درگیری میان افغانستان و آمریکا شود و روند خروج دو کشور از بحران را با ابهام مواجه سازد.

تقویت امنیت در افغانستان: ناامنی گسترده در ابعاد مختلف، زیان‌های فراوانی را برای مردم محروم این سرزمین به همراه داشت. آمریکا در این شرایط با کاربست سیاست‌های لیبرالی ذیل مداخله نظامی جهت استقرار امنیت و کاهش بحران در افغانستان به اقداماتی همانند کمک گسترده مالی به بازسازی نیروهای مسلح افغانستان (Mozhdeh, 2003, p. 11)؛ ارائه مشاوره‌های امنیتی\_نظامی و تلاش برای ایجاد نیروی نظامی بومی مبادرت ورزید (Ershad, 2012, p.160-162).

حذف بستر ایجادکننده تروریسم در افغانستان: مقامات آمریکا پس از بروز بحران در روابط این کشور با افغانستان، به این نتیجه رسیدند که مهم‌ترین چالش پیشرو، نوع نظام‌های سیاسی حاکم در خاورمیانه و افغانستان است (Daheshyar, 2005, p. 8)؛ از این رو، تلاش برای تغییر در نظام‌های کشورهای منطقه مورد توجه واقع شد و در نتیجه به دنبال سقوط طالبان و امضای توافق‌نامه بن، ایجاد حکومت جدید در افغانستان به عنوان الگویی قابل تسری به کشورهای دیگر نیز مورد توجه قرار گرفت. توافق‌نامه بن در پی ایجاد یک نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی نمایندگی بود (Ismaili, 2010, p.117). البته مشکلاتی از قبیل تداوم خشونت بستری، فقر، عدم حل مسئله طالبان و نوظالمان و... در مجموعه، زمینه‌ای را برای تداوم برخی خشونت‌ها و بحران در این کشور فراهم آورده است؛ چنان‌که برخی، شرایط در افغانستان هنوز بفرنج می‌دانند که در آن نوظالمان درصد جایگزین شدن با طالبان هستند تا افغانستان را به یک کشور اسلامی با معیارهای خود تبدیل کند. از این رو، این گروه دو درخواست غیرقابل مذاکره همانند عقب‌نشینی تمام سربازان خارجی از افغانستان و داشتن نقش گسترده برای شکل‌دهی به ساختارهای قانونی و اجتماعی این کشور دارد (Giustozzi, 2007, p.193)، مجموع عوامل مذکور نشان از آن دارد که افغانستان در جریان بحرانی درگیر شده که بخشی از درون آن نشأت گرفته است و حل آن آسان نیست.

بنابراین ارتباط میان متغیرهای سیستمی و بازیگری در سطوح بین‌المللی و داخلی، آثار و پیامدهایی از خود بر جای گذاشته است. به واقع بحران امنیتی افغانستان و آمریکا ضمن تقویت هژمونی آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل باعث اتحاد بین‌المللی علیه تروریسم شد. لازم به ذکر است که علی‌رغم ایجاد اتحاد مبارزه با تروریسم در سطح نظام بین‌الملل در اثر بازیگری فعالانه طالبان پس از حمله آمریکا به افغانستان، ایالات متحده آمریکا با تقسیم طالبان به طالبان خوب و بد، بعضاً طرح مذاکره با طالبان خوب را در دستور کار قرار داد به طوری که این امر حاکی از تداوم نسبی تنش‌ها در افغانستان است. از دیگر پیامدهای بحران امنیتی آمریکا و افغانستان در سطح داخل جامعه آمریکا بود. وقوع این بحران، موضع جنگ‌طلبان در آمریکا را تقویت نمود به طوری که آنان توانستند نظر مساعد افکار عمومی را به منظور مقابله با تروریسم

به‌سوی خود جلب نمایند، اما گسترش تفکر طالبانیسم به سایر کشورها از پیامدهای منفی چنین تفکری است. بحران امنیتی میان افغانستان و آمریکا در سطح جامعه افغانستان نیز اثرگذار بوده است به گونه‌ای که آمریکا پس از فروکش کردن این بحران درصدد ایجاد دموکراسی قبیله‌ای در این کشور برآمد؛ اما استقرار دموکراسی به بازیگران قبیله‌ای و نیروهای گریز از مرکز این امکان را می‌دهد تا به بهانه دموکراسی به سمت آشوب و هرج‌ومرج نیز پیش روند. همچنین تلاش آمریکا برای از بین بردن زمینه‌های تروریسم به‌عنوان یکی دیگر از پیامدهای داخلی بحران امنیتی در سطح جامعه افغانستان است که این اقدامات نه تنها موفق نبوده بلکه زمینه‌ساز پیدایش نوظالبانیسم شده است.

### نتیجه‌گیری

در بحران امنیتی آمریکا و افغانستان متغیرهای متعددی مانند متغیرهای سیستمی، بازیگری، بین‌بازیگری و وضعیتی مؤثر بودند. به‌نحوی که هر کدام از این متغیرها در تعیین مراحل بحران و افزایش یا کاهش آن نقش برجسته‌ای داشته‌اند. در مرحله پیدایش بحران امنیتی میان افغانستان و آمریکا، زمینه‌سازی آمریکا به‌عنوان متغیر مستقل سیستمی جهت آماده کردن افکار عمومی در دوره کلینتون و سپس ایجاد حادثه یازدهم سپتامبر، زمینه مساعدی را برای پیدایش آن فراهم نمود. همچنین متغیر مستقل بازیگری به نام طالبان که به القاعده پناه داد و از تحویل آن به آمریکا خودداری نمود نیز در پیدایش بحران بسیار مؤثر عمل نمود. لذا در این مرحله نقش دو متغیر مستقل سیستمی (آمریکا) و بازیگری (طالبان) در پیدایش بحران امنیتی مابین افغانستان و آمریکا بسیار مؤثر است. به‌هرحال بر اساس متغیر بین‌بازیگری برچر، طالبان و ایالات متحده آمریکا از هیچ‌گونه سنخیت ارزشی با یکدیگر برخوردار نبودند. ساختار سنتی و ارتجاعی طالبان با سیستم لیبرال دموکراسی آمریکا در تضاد آشکار بود لذا کاملاً واضح بود که در اثر این عدم‌تجانس، وضعیت بحرانی میان افغانستان و آمریکا پدیدار خواهد شد. در این مرحله همچنین دیگر بازیگران مطرح در سیستم بین‌الملل نیز اقدام آمریکا را در حمله به افغانستان مورد تأیید قرار دادند. در مرحله افزایش بحران نیز متغیرهای سیستمی مانند آمریکا با بهره‌گیری از نظر مساعد قدرت‌های فرمانطقه‌ای مانند انگلیس، فرانسه، کانادا، استرالیا و... اقدام نظامی علیه افغانستان را شروع نمود. پس بر اساس مدل برچر که در وضعیت خاص هرچه تعداد بازیگران بیشتر باشد، دامنه بحران گسترده‌تر خواهد شد، در این راستا نیز نقش آفرینی دولت‌های مذکور در حمایت از سیاست‌های آمریکا به معنای عمق و گسترش بحران است. همچنین در این مرحله نیز نقش بازیگران هم‌جواری مانند ایران و پاکستان به‌عنوان متغیر مستقل روابط بین‌بازیگری با زمینه‌سازی برای سقوط طالبان در افزایش بحران امنیتی میان افغانستان و آمریکا نقش مؤثری را ایفا نمودند. بر اساس مدل نظری برچر، حادثه یازدهم سپتامبر به‌عنوان جرقه

بحران در وضعیتی خاص محسوب می‌شد که بر اساس آن، شدت بحران مابین آمریکا و افغانستان افزایش یافت.

همچنین بر اساس الگوی مذکور، کاهش بحران امنیتی میان افغانستان و آمریکا متأثر از متغیرهای مستقلی چون سیستم بین‌المللی، نقش بین‌بازیگری، بازیگری و وضعیتی است. آمریکا در سطح سیستم بین‌المللی با بهره‌گیری از سیاست‌های لیبرال درصدد کاهش بحران امنیتی برآمد. همچنین در این سطح دیگر قدرت‌های جهانی مانند فرانسه و انگلیس نیز با کمک به فرآیند تثبیت قدرت در افغانستان بر آن بودند تا دولت افغانستان مستقر شده و ثبات و امنیت را در این کشور برقرار نماید. دولت نوظهور افغانستان نیز که برآمده از توافقی بین‌المللی با محوریت آمریکا بود، بر آن بود تا با آرام‌سازی اوضاع داخلی و مقابله با باقیمانده طالبان، بحران امنیتی را کاهش دهد. علاوه بر این، ایران به‌عنوان دولت هم‌جوار افغانستان، متغیرهای بین‌بازیگری مؤثری در کاهش بحران بود. جمهوری اسلامی ایران با استفاده از اهرم‌های نفوذ خود در افغانستان درصدد برآمد تا با آرام‌سازی اوضاع آشفته افغانستان، گام مؤثری در راه کاهش بحران امنیتی میان افغانستان و آمریکا بردارد. همچنین کنفرانس بن ایجاد قانون اساسی جدید به‌عنوان خواص وضعیتی محسوب می‌شدند که در کاهش بحران امنیتی در افغانستان بسیار مؤثر بودند. کنفرانس بن نیز که بسیاری از کشورهای همسایه، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آن شرکت داشتند؛ وضعیت ویژه‌ای محسوب می‌شد که زمینه لازم را برای استقرار ثبات در افغانستان فراهم نمود. بر این اساس قانون اساسی جدید افغانستان که وظایف و نقش‌های حاکمیتی در آن تعریف شده بود نیز وضعیت خاصی تلقی می‌شود که بر مبنای آن تنش‌های امنیتی موجود در افغانستان فروکش می‌نمود. لازم به ذکر است که هرچند پس از سرنگونی طالبان، بحران امنیتی نسبت به مرحله قبل از آن کاهش پیدا کرد، اما حضور طالبان و تنش‌آفرینی‌های آن‌ها، چالش‌های امنیتی جدیدی را فراروی آمریکا و دولت جدید افغانستان قرارداد. به‌طوری‌که آنان در این مرحله برآیند تا با بهره‌گیری از فنون مدیریت بحران مانند مذاکره و در صورت لزوم توسل به‌زور، ثبات امنیتی در راستای کاهش بحران را در دستور کار خود قرار دهند.

بحران امنیتی میان افغانستان و آمریکا، مناسبات جهانی و منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داد به‌طوری‌که ایالات متحده آمریکا با تنش‌آفرینی در افغانستان درصدد تحکیم موقعیت هژمون خویش در عرصه نظام بین‌الملل برآمد. بحران امنیتی مذکور سبب شد تا آمریکا در سطح نظام بین‌المللی به اقداماتی جهت تحکیم قدرت خویش متوسل شود. ایالات متحده آمریکا در این راستا با به راه انداختن جنگ علیه تروریسم بر آن شد تا ثبات در عرصه جهانی را برقرار نماید اما ناکارآمدی مبارزه با تروریسم به شکل

پیدایش نوطالبانیسم خود را نمایان ساخت. آمریکا همچنین بر آن شد تا در پرتو بحران امنیتی در افغانستان با محور شرارت خواندن ایران و حضور گسترده نظامی در خارج از مرزهایش، هژمونی خود را تحکیم بخشد. علاوه بر این بحران امنیتی میان افغانستان و آمریکا در داخل جامعه آمریکا باعث شد تا موقعیت بازیگران جنگ طلب تحکیم شده و افکار عمومی این کشور نیز با درخواست این بازیگران آشوب طلب هماهنگ شود. از دیگر پیامدهای بحران امنیتی افغانستان و آمریکا، ایجاد نهادهای دموکراتیک در افغانستان می‌باشد. مقامات آمریکا به عنوان محور اصلی سیستم جهانی بر آن بودند تا ضمن بازسازی نیروهای مسلح افغان و استقرار دموکراسی قبیله‌ای در افغانستان با افراطی‌گری مبارزه کنند؛ اما این رویکرد به دلیل حضور طالبان و تنش‌آفرینی آنان ناکارآمدی خود را نمایان ساخته است.

### References

- Amir Shah Karami, M. (2004). Afghani, Ethnic Elites, *Strategic Quarterly*, 31, 96-106 (in Persian)
- Ayesh, V. (2005). *Afganistain: The Pattern of American Democracy from Inflicting Terrorism to the Expression of Democracy*, Kabul: Rosa Publications. (in Persian)
- Asadi, B. (2002). The September incident and its effects on the political situation in the Persian Gulf, *Middle East Studies*, 3. (in Persian)
- Amiri, J. (2010). *The Fate of Democracy in Afghanistan*, Kabul: Saeed Publishing. (in Persian)
- Babol Zehi, R. (2010). American liberal policies after 9/11 and stabilization in Afghanistan, *undergraduate thesis, International Relations: Ferdowsi University of Mashhad*. (in Persian)
- Bagheri, E. (2010). Comparative Study of American and British Politics in Afghanistan, *International Journal of Strategic Studies*, eleventh year 41, 37\_67. (in Persian)
- Bahush Fardighi, M. (2014). The Impact of the American Liberal Democracy Doctrines on the Roodand and the Inside 8th Afghanistan Political History Constitution, *Master's thesis in international relations: Ferdowsi University of Mashhad*. (in Persian)
- Bowman, S., & Dale, C. (2009). *War in Afghanistan: Strategy, Military, Operations, and Issues for Congress*. USA: Congressional Research Service.
- Brecher, M. (1993). *Crises in World Politics: Theory and Reality*, UK: Pergamon Press Ltd.
- Brecher, M. (2003). *The crisis in global politics: the emergence and fall of crises*, translation by Mirfardin Qureshi, Volume I, Tehran: Publications of Strategic Studies Institute. (in Persian)

- Bakhshi, J. (2012). The role of Pakistan in the Afghan peace process. International Center for Peace Studies: <http://peace-ipsc.org/fa> (in Persian)
- Bina, (2011). The Need for Regional Cooperation in the Crisis of Afghanistan; the Challenges and Benefits of these Foreign Collaborations (in Persian)
- Bina, (2002). What is the relationship between terrorism and war, *Journal of Political and Economic Information*, 177-178 (in Persian)
- Callahan, P. (2008). *American Foreign Policy Logic: American Global Theory*, Translators: Gharraq Zandi, Dawood and Mahmoud Yazdan FAM and Nader Pours Akhundi, Tehran: Strategic Studies Research Center. (in Persian)
- Cordobus, D., & Harrison, S. (1998). *Behind the scenes of Afghanistan*, translation of Asadollah Shafa'i, Tehran: Al-Hoda Publishing. (in Persian)
- Collins, J. J. (2011). *Understanding war in Afghanistan*, National Defense University Press (NDU Press), Washington, D.C.
- Dehsir, H. (2005). Liberal Hobbies in US Foreign Policy and Promoting Democracy in the Middle East, *Quarterly Studies of the Middle East*, 12(1) (in Persian)
- Dehsir, H. (2008). Liberalism, empire and lack of balance, *political and international approaches*, 15. (in Persian)
- Dehsir, H. (2009). Lack of modern government and its implications in the Arab Middle East, *two Quarterly Journal of Policy*, 10(25). (in Persian)
- Ershad, Z. H. (2011). *USA Strategy in Afghanistan after the Taliban*, Kabul: Tak Publishing. (in Persian)
- Ghahrapour, R. (2003). The Presence of the United States in Afghanistan and the National Interest of Iran, *Quarterly Journal of Regional Studies of American Israel*, 4(3) (in Persian)
- Gistozzi, Antonio. (2007). *Koran, kalashnikov, and laptop: the Neo-Taliban insurgency in Afghanistan, 200-2007*, Columbia university press.
- Gibbs, D. N. (2000). Afghanistan: The Soviet Invasion in Retrospect, in *International Politics*, 37, 233-246
- Hadian, H. (2009). The structural weakness of government and government in Afghanistan, *Strategic Quarterly*, 18(51) (in Persian)
- Hafeznia, M. R. (1996). Geopolitical Analysis of the Afghan Crisis, *Islamic Revolutionary Guards Magazine*, 184-185 (in Persian)
- Hassanzadeh, Z. (2010). the Study of the influence of the Taliban on people and state in afghanistan, *Master's thesis for University of Ferdowsi Mashhad*. (in Persian)
- Hemati, M. (2001). *Maybe the Beginning of the Third World War*. Tehran: Naseer Publishing (in Persian)
- <http://www.dailyafghanistan.com>
- <http://www.isrjournals.ir>
- <http://hdr.undp.org>

- Ismaili, B., & Rezaei, Q. (2010). Tamali on the Transition of Afghanistan to Democracy, *Quarterly of Political and International Research Islamic Azad University*, Mashhad Branch, Shahreza,, 2(5),115-134 (in Persian)
- Khalili, M., & Bahush Fardaghi, M. (2014). Comparison of Iran's Perspective on American Army Strike in Afghanistan, *Quarterly Journal of Research Political and international affairs of Shahreza*, 6(8), 41-79 (in Persian)
- Keineser, A. (2008). *Overthrowing a century of change of government by America from Hawaii to Iraq*, translation of Faizullah Tohidi, Tehran: Samadiyah Publications (in Persian)
- Keyvanhosseini, S. A. (2006). *Examination of Technology Exercise Control Policy in Macro Strategy (1945-2008)*, Tehran: Ministry of Defense Research and Research Institute. (in Persian)
- Mousavi, M. T. (2001). US Attack on Afghanistan and US Internal Affairs Issues, *Political and Economic Information*, 9-10 (in Persian)
- Mojdeh, V. (2003). *Afghanistan and the Five Years of Taliban Domination*, Tehran: Ney Publication. (in Persian)
- Marsden, P. (2000). *Taliban: War, Religion and the New System in Afghanistan*, Translated by Kazem Firusmand, Kabul: Saeed Publishing. (in Persian)
- Motaghi, E. (2003). Preventive and Crisis Management in the Middle East, *Defense and Security Studies*, 36 &37. (in Persian)
- Motaghi, E.; zahiri, S., & jalalian, F. (2009). Terrorism and New Political - Social Movement, *Politics Quarterly*, 39(1), 261-284 (in Persian)
- Mousavi, S. A. (2009). *Afghanistan's Analytical History from Shahr shah to Karzai*, Balkh: Camioz (in Persian)
- Naini, A. M. (2009). Dimensions Soft Threat in the US National Security Strategy, *Psychological Operations*, 6. (in Persian)
- Nasrollahi, R. (2009). Ethnic Democracy, *Hamshahri Diplomatic Monthly*, 26. (in Persian)
- Pahlavan, Ch. (1997). *Afghanistan, Mujahedin era and the rise of the Taliban*, Tehran: Mahd Mina Publications. (in Persian)
- Parraguez, K., & Maria, L. (2012). The American War of War: Afghanistan and Iraq, MexicoCity Campus, Mexico, *Revista Enfoques*, 6(18), 77-101
- Qasimzadeh, A. Q. (2006). From a Thought World to the World. a critique of Fukuyama's recent writings on the failure of the New Theory Conservatives, *Journal of Political and Economic Information*, 20(7, 8) (in Persian)
- Rasouli, M. A. (2009). *Analysis and critique of the constitution of Afghanistan*, Volume I, Kabul: Saeed publication. (in Persian)
- Rasouli, M. A. (2009). *Analysis and critique of Afghanistan's constitution*, Volume II, Kabul: Saeed publication. (in Persian)
- Rahnamad, A. A. (2013). *History of International Relations of Afghanistan during 1298-1381*, Kabul: Khorasan Publications. (in Persian)



- Safavi, S. R., & Sheikhani, A. M. (2010). US short-term and long-term goals for the military invasion in Afghanistan, *Quarterly Journal of Human Resource Research*, 2(3), 1-24 (in Persian)
- Sonboli, N. (2001). USA Strategy in the War on Terrorism, *Negah Monthly*, 19. (in Persian)
- Suskind, R. (2006). *The One Percent Doctrine*. New York: Simon and Schuster.
- Stanekzal, M. M. (2009). *Dilemmas of State Building in Afghanistan*, Institute World Bank: Development Outreach.
- Shah Farzan, A. (2010). *Afghanistan from MKO to Taliban downfall*, Mashhad, Ghalam Publication. (in Persian)
- Shafiei, N.; Ataei, S. & Pahlavani, M. (2011). The Impact of the USA Presence on Afghanistan on the National Security of the Islamic Republic of Iran with an emphasis on aggressive realism (2012-2014), *Central Asia and Caucasus Central Asia*, 81, 89-124. (in Persian)
- Tamana F. (2008). *American Foreign Policy in Afghanistan*, Tehran: Strategic Studies Institute. (in Persian)
- The Bonn Agreement. (2001). *Eighth Afghan Constitution*, Kabul: Ministry of Justice publication. (in Persian)





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو د مرستیو  
پرتال جامع علومو انساني